



۲۰۱۵/۱۲/۲۸

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

اشعار همیشه بهار

ساحر سحر سخن - "خلیلی افغان"

(قسمت اول)

من شخصاً به "آزادی قلم" اعتقاد دارم، اما "آزادی قلم" از نگاه من آنست، که به خود "قلم" اجازه دهیم، سخن گوید، پیش از آن که "صاحب قلم" زمام اداره و اراده اش را در دست گیرد؛ آخر قلم خود راه خود را انتخاب میکند!!!
این نکته را از "استاد کابلزاد زمانه" - "خلیلی افغان" - آموخته ام و در عمل هم آزموده - ازین رو بدان از اعماق وجود، معتقد هستم.

ضمن یادداشتی در موضوعی خاص، که هنوز حلیه کدام مقاله و مضمون را نپوشیده است، ذکری از شیخ شیراز، حضرت مُصلح الدین "سعدی"، و "گلستان" همیشه بهارش رفت. از ترکیب "گلستان همیشه بهار" که ارتجالاً از نوک قلم جهیده بود، سخت خوشم آمد و من اینک آن را در موردی که برایش عنوانی میخواستم انتخاب کنم، انتخاب میکنم.

دوست عالیقدرم، جناب "ولی احمد نوری"، که شهرت ایشان در جامعه فرهنگی ما، بالاتر از مهر و ماه است و ازین سبب به تعریف و معرفی کردن نیاز ندارند، چندی پیش وبسایت موقری را تأسیس کرده و نامش را "آریانا افغانستان آنلاین" گذاشتند - به به! چه نامی؛ چه نامی که عظمت تأریخی و صلابت امروزی و مستمر و مستدام خاک پاک ما را به هم آمیخته است!!

من که از مدتها با نوری صاحب بزرگوار در تماس و بلکه تماس مدام و مداوم می باشم، از تمام کوائف در حدی معتنا به آگاه میباشم و میدانم، که آن جناب چرا از پورتال "افغان جرمن آنلاین"، که آن را به جان پرورده بودند، بُرپند و در صدد بنیاد نهادن یک وبسایت جدید اقدام کردند!!

نوری صاحب در صفحه "ادبی - فرهنگی" این وبسایت در نظر دارند، آیات ماندگار شعر و ادب را بگنجانند و درین حصه، قسمی که هر دو معتقدیم، باید ستونی خاص به کسی اختصاص یابد، که در شعر جایگاه منحصر به فرد را دارد و این فرد فرید، کسی دیگر بوده نمیتواند، غیر از "استاد کابلزاد زمانه" - "خلیلی افغان" که بعدها لقب "استاد خلیل الله خلیلی" آویزه نام و نشان ایشان گردید.

"استاد خلیلی" شاعری ست، مربوط به زمانه ها - از ادوار کهنی که از متقدمان شروع میشود، تا به امروز. در قلمرو زبان دری، هیچ شاعری را نشاید، که در قد و قامت این ساحر سخن، قد افرازد، از همین خاطر است، که جایگاهش منحصر میماند به خودش و تنها به خودش - و از همین سبب میخوام او را "شاعر زمانه ها" نام بدهم. چون تنها اوست، که میتواند به عظمت سخنسرایان جلیل القدری از سنخ فرخی و ناصر خسرو بلخی و نظامی گنجه ئی و خاقانی شیروانی و ... شعر بگوید و اوست و تنها اوست، که عظمت شعر دری را با همه وقار و اقتدارش تا روزگار خود ما میبرد، و شعر قدیم را با شعر زمانه ما و ایدآلها و اقتضائش، گره میزند.

اشعاری را که از این سخنسرای ساحر، و ساحرِ سحرِ سخن، انتخاب میکنم، زیر ستونی منتشر خواهم کرد، که عنوان کرده ام.

اولین شعر همیشه بهار استاد "خلیلی" را تحت عنوان "آریائی سرود" میخوانیم، که ضمن مقدمه ای مبسوط به تأریخ ۲۵ می ۲۰۱۵ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" افتخار نشر را یافت و من فشرده و لب و لباب همان مقاله را حضور اشرف خوانندگان "آریانا افغانستان آنلاین" تقدیم مینمایم:

"آریائی سرود" خلیلی کابلزاد داستانی از باستان

"باستان" کلمه زیبایی دری ست؛ و در معنای "گذشته، قدیم و زمان قدیم". پس این کلمه هم "اسم" است و هم "صفت". وقتی "افغانستان باستان" و یا "تاریخ باستان" میگوئیم، کلمه "باستان" در آنها هم در هیئت وصفی و در معنای "قدیم" یا "قدیمی" به کار رفته است و هم در هیئت اسمی و در مفهوم "عهد قدیم" و "روزگاری که از ما فاصله بسیار دارد". در عنوان وقتی "داستانی از باستان" میگویم، منظور داستانی از زمانه قدیم است. وقتی "یای نسبت" بر "باستان" افزوده شده و کلمه وصفی "باستانی" ساخته شود، درینجا "باستان" در مفهوم اسمی خود استعمال شده است، چون در زبان دری چنان که میدانیم، معمولاً چسبیدن "یای نسبت" با "اسم"، باعث ایجاد "صفت" میشود.

البته از استثنائات بگذریم، چون در زبان دری بعضاً "صفات عربی" را نیز با دادن "یای نسبت" مجدداً "صفت" میسازند، از قبیل کلمات بسیار متداول "قدیمی و اولی و موقتی"، که با پذیرفتن "یای نسبت" از "قدیم و اول و موقت" به دست آمده اند و طوری که میدانیم، کلمات عربی "قدیم و اول و موقت" خود و ذاتاً "صفت" میباشند.

تابستان سال ۱۳۷۸ بود و کلیات اشعار استاد سخن و سرآمد شعرای روزگار ما، استاد خلیل الله خلیلی، نو به بازار تهران آمده بود، که گزرم به کتابفروشی توس^۱ افتاد و چشمم به این جُنگِ مخمّ شعری روشن گشت. پنج جلد از آن به رنگهای مختلف و مرغوب خریداری کردم، که از جمله فقط یکی نزد خودم باقی مانده است - و در حواشی آن با پنسل تذکراتی داده ام - و دیگر همه را هدیه گویا به دوستان تقدیم کرده ام. من تا آن زمان این مجموعه های اشعار این استاد بی همتا را به دست آورده بودم.

^۱ - در مقابل "پوهنتون تهران" ("دانشگاه تهران")، که در "خیابان انقلاب" شهر عظیم تهران واقع است، بازار کتاب موقعیت دارد، که در آن شست هفتاد کتابفروشی پر و پیمان پهلوی هم قرار دارند. "کتابفروشی توس" یکی از همین کتابفروشیهاست و من بیشترین کتب مورد ضرورتم را از همین مغازه تهیه کرده ام. هر وقتی که در تهران بوده ام، ورد روزمره ام، گز و پل کردن همین بازار بوده و اگر بگویم که این بازار را بیشتر از صد بار گشته ام، گز اف نگفته ام.

- ۱- "از اشعار استاد خلیلی"، اول حمل ۱۳۴۰، مطبعة دولتی کابل، با مقدمه مایل هروی و گفتاری از سرور گویا اعتمادی، در قطع کوچک و کاغذ بیل اخباری و سلیقه و صحافتی بسیار زشت و املای سراسر مغلط
- ۲- "دیوان خلیل الله خلیلی"، چاپ ۱۳۴۱ چاپخانه حیدری تهران - گردآورنده و ناشر محمد هاشم امیدوار هراتی
- ۳- "مجموعه اشعار خلیل الله خلیلی"، که از طرف بنیاد فرهنگ ایران نشر شده است - بدون تاریخ و مشخصات دیگر
- ۴- "اشکها و خونها"، برگزیده جزء سوم دیوان، ناشر رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد، ۱۵ مارچ ۱۹۸۵ - با صحافت و نگارشی ناپسند
- ۵- "از دیوان اشعار استاد خلیلی"، چاپ ۱۹۹۴ لاس انجلس (چاپ مجدد ۱۳۴۰ کابل در هیئت آفست)، به کوشش حسیب خلیلی، نواسه استاد، که همچنان مغلط است و بدسلیقه، ولی با کاغذ خوب و عکسی از استاد بر پشتی کتاب و سرانجام اینک "کلیات اشعار" این ابرمرد شعر مُعاصر دری، که به اهتمام عبدالحی خراسانی، از طبع برآمده است. این کتاب که به گفته مهتم آن، تمام اشعار شاعر را در بر دارد، در یک مجلد ۶۴۲ صفحه‌ئی در قطع و صحافتی زیبا در سال ۱۳۷۸ از طرف "نشر بلخ" - وابسته به "بنیاد نیشاپور" - در تهران طبع گردیده است؛ با پشتی مقوائی به رنگهای مختلف و مرغوب. با وجود ادعاهای بعض ناواردان جریده تفرقه انداز "امید"، این چاپ همچنان اغلاط فراوان املائی و تایپی دارد - و در بعض جایها اغلاطی که اشعار استاد را از نظر عروضی لطمه میزنند!!!
- مشخصه عام اغلاط املائی در تمام این چاپها - به شمول "کلیات اشعار" - مدّ نظر نگرفتن قوانین کلمات مختم به "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" است. البته این نقیصه مرض مزمن اکثریت مطلق آثار وطنداران من است!!!^۲
- کلیات استاد سر دست بود و صفحاتی را مرور میکردم، که به مثنوی غزای "آریائی سرود" رسیدم. سراسر داستان را که حاوی ۵۶ بیت است، مرور کردم، که طی آن حدیث به شاهی نشستن "کیقباد" میرود؛ و او سرسلسله پادشاهان خاندان کیانی یا کوانی بلخ بوده است. کوانیان یا کیانیان عبارت بودند از سلسله شاهانی، که پس از پیشدادیان بر اریکه قدرت آریانا نشستند.
- اینک میرویم و داستان به شاهی رسیدن "کیقباد" را از زبان منظوم استاد کابلزادِ زمانه، استاد خلیل الله خلیلی - یا خود «خلیلی افغان» - زیر عنوان «آریائی سرود» از نظر میگذرانیم:

سرود آریائی

شهنشاه گیتی ستان کیقباد	که گیتی چنو شهریارى نزا
برازنده تاج و تخت کیان	فرازنده پرچم آریان
ازان پیش کان شاه فیروزمند	کند بیرق آریائی بلند
سپیده دمی با شبستانان بلخ	دلیران بخدی جوانان بلخ

^۴ - از طریق یک کلیپ ویدیوئی آقای مسعود خلیلی - پسر ارشد استاد - معلوم میشود که آقای کاظم کاظمی هم اشعار خلیلی بزرگ را نشر کرده است و من بدان دسترس نیافته ام. و علاوه بر آن شنیدم، که وطندار دیگری نیز کلیات استاد را منتشر ساخته است، که در کابل قابل دسترس است.

ز مشکو روان سوی صحرا شدند
خوشا کوه البرز و دامن او
شبانان به پیرامنش چون سپاه
به بازو چو آهن به بالا چو کوه
به فـرّ شبانان نوحاسته
نظرگاه او بر فـرّاز سپهر
نه بر دل ز رنج حوادث غبار
بدان طرفه آئین، که میخواستند
طربگاه "یاما" و گلزار جم
ز هر نوگلی صورت آراسته
گل سرخ بر فرش فیروزه گون
زمین مشکخیز و فضا مشکبار
هوای خوش و روزگار نشاط
کـو اتای دانا قباد دلیر
نگاهی به صحرا نگاهی به شهر
گاهی دیده بر روی خورشید داشت
درفش بلند و بناهای بلخ
ز جنبیدن پرچم از کاخها
دران دم، که آن شاه مینوخرام
صدائی شد از چرخ گردان پدید
برون گشته از ماورای سحاب
دو مرغ از ستاره فروزنده تر
فرشته همالان، فلک سایگان
به چنگال بگرفته تاجی ز زر
قباد جوان در هراس اوفتاد
دلش از شگفتی تبیدن گرفت
شبانان بدانجـا ز پیران بلخ
بایستاد با قامتی چون کمان
که ای باده عیش در جام تو
فرشته ز چرخ فرستاد تاج
کنی پرچم آریائی بلند
به عهد تو ای شاه نوحاسته
جهان زنده گردد ز کردار تو
چنان کن تو ای شاه آزادگان
ستم بر ضعیفان برانده نیست
ترا از شبانی شاهی داده اند
که بر مملکت پاسبانی کنی
کنون بر شو ای تازه سرو روان
فرّاز آر دستی، که بیعت کنیم

به دامن البرز بالا شدند
خوشا جلوه گاه غزالان او
وی اندر میان چون درخشنده ماه
همایون نظر، آسمانی شکوه
به زئ شبانی تن آراسته
فراتر ز سرچشمه ماه و مهر
نه بر سینه از جور گیتی نقار
نشستند و بزمی بیاراستند
ز باد بهاری چو زیبا صنم
چو باغ ارم نغز و پیراسته
چو نیلی پرندی برو نقش خون
ز هر ذره ای منظری آشکار
بهار فـرّحبخش و پرانبساط
شبان دلاور شهـنـشاه شیر
نگاهی به امواج غرنده نهر
گاهی چشم بر شهر جمشید داشت
سراپـرده آسمانـسای بلخ
تو گوئی عقابان بود در هوا
بدان شهر مینو نمودی سلام
وز آنجا عیان شد دو باز سپید
بسته پر از چشمه آفتاب
ز خـورشید اقبال تابنده تر
زمین زادگان، آسمان پایگان
برو چتر سیمین کشیده ز پر
به اندیشه بی قیاس اوفتاد
عروقت به پیکر جهیدن گرفت
ز مردان و روشن ضمیران بلخ
به پیرانه سر نـزد شاه جوان
ز جاشو، که شد آسمان رام تو
که بستانی از تاجداران خراج
سر سرکشان را کشی در کمند
شود ملک جم نغز و پیراسته
ز آئین نیـک و ز پندار تو
که موری ز جـورت نیاید زیان
به ویژه شهان را، که زبینه نیست
از آن پایه این فرّهی داده اند
بر این گـوسفندان شبانی کنی
که بر پای تو سر نهـد سروران
نخستین به شهـم اطاعت کنیم

به یک دست شه بود دست شبان
 بدو گفت ای پیر فرخنده رای
 مرا پند تو مایه هوش شد
 اگر یک سر مو بیارم زیان
 سر و افسرم طعمه مور باد
 گواه من این چرخ گردنده باد
 همان بلخ و آن کاخهای بلند
 مهین کوه البرز و بالای او
 شبانان ز شادی به جوش آمدند
 نوآئین نوائی سرودند باز
 ز دامن البرز تا تخت جم
 یکسایک ستاده به پهلوی او
 نوای نئی و آریائی سرود
 فرشته ز چرخش رساند درود

(صفحات ۴۱۱ تا ۴۱۴ کلیات اشعار استاد خلیلی الله خلیلی، به کوشش عبدالحی خراسانی، نشر بلخ - وابسته به بنیاد نیشاپور - چاپ اول، ۱۳۷۸، تهران)

برای این که ثابت بسازم، که داستان استاد ما، تنها داستان و افسانه نیست، بلکه منشأ و بنیاد مطمئن تأریخی دارد، میرویم و کتاب مستطاب "تاریخ افغانستان" - اثر علامه استاد احمد علی "کهزاد" - را از نظر میگذرانیم. استاد فقید "کهزاد" در جلد اول این کتاب فرماید:

«کاوی»

کوانی = کیانی

«کاویم هورینو» یا «فر شاهی کاوی»

قرار اشارات اوستا بعد از دودمان «پاراداتا» یا «پیشدادیان» که شرحش گذشت، دسته دیگری به سلطنت رسیده اند، که اول نام شان به کلمه «کاوی» شروع میشود. پیشتر دیدیم که کلمه «پاراداتا» با تحولات آئین و زبان و ایجابات زمانه جدید با جزئی تغییر و ترجمه «پیشدادی» شده. کلمه «کاوی» ترجمه هم نشده، بلکه در خود کلمه قرار اصول صوتی تغییراتی به عمل آمده است. قرار متن اوستا وجود خود کلمه در اول نامهای یک عده پادشاهان شبیه ای نمانده، که «کاوی» نام دودمان سلطنتی نباشد، بلکه عنوان مخصوص و یشت مخصوصی در اوستا موجود است که به صورت «کاویم هورینو» فرشاهی دودمان سلطنتی کاوی را یاددهانی میکند و یک قسمت زیاد یشت برای تذکار اسماء و کارنامه های شاهان این خاندان وقف شده است.

خود کلمه «کاوی» مجرد از مفهوم دودمان سلطنتی در تاریخ کشور ما سابقه قدیمی تری دارد، زیرا حتی در سرود ویدی هم ذکر شده و آنجا هم بیشتر متصل به «یوسانا Usana» یعنی اسم «یوسا» است، که از آن «کاووس» ساخته شده که در موردش آن را مطالعه میکنیم.

«کوی»، «کاوی» و «کاویا» در سرودهای ویدی گاهی تنها و گاهی به اسم «یوسانا» متصل است.^۳ «برگین» فرانسوی «کاوی» یا «کوی» را «دانا» و «کاویا» را «دانائی» ترجمه نموده، که ازین تذکار دو مطلب بدست می آید. یکی این که کلمه کاوی و کوی و کاویا از عصر ویدی به این طرف در ادب و زبان و عنعنات کشور ما داخل است و دوم این که معنی آن دانا و دانائی می باشد، از اوائل ظهور آن نزد ما روشن میگردد

در دوره اسلامی، منابع جدید، داستان سرایان و شعرا همان طوری که از پارادات، پیشداد و از آن پیشدادی ساختند، از کاوی به واسطه حروف (ا - و - ی) که در آخر کلمه بود اول کاوه، کوانی و کاویانی و باز کیان و کیانی درست کردند. چون "کیان" شکل جمع را به خود گرفته بود، از آن صورت واحد و مخفف "کی" به میان آمد که بیشتر از همه در ادبیات دری معمول است....

کاوی کواتا - کی کوات - کی قباد:

پس از تطبیق «پاراداتا» و پیشدادیان یاما و یما، جم و جمشید، کاوی و کاوه و کوانی و کاویانی و کیانی، می خواهیم دنباله تطبیقات خود را بین متن اوستا و خاطره های پریشان داستان ها ادامه داده در روشنی هردو، مطالب خود را تصریح کنیم. گفتیم که دودمان «کاوی» اوستایی، عبارت از کوانی و کاویانی و کیانی است. ببینیم در باب مؤسس این دودمان، که دومین خانواده سلطنتی آریانا است، اوستا و داستان های رزمی مملکت، که در حقیقت انعکاس آن است، چه می گوید؟

اوستا مؤسس خانواده سلطنتی «کاوی» شخصی را می داند که «کاوی کواتا» نام داشت. داستان های رزمی کشور ما مؤسس سلاله کیانی «کیقباد» را قلمداد می نمایند. کیقباد مو به مو عیناً تلفظ دری عصر اسلامی نام «کاوی کواتا» ی اوستایی باختری است که «کاوی» و بعد (ک) اول به (ق)، (و) به (ب)، و (ت) آخر بر طبق اصول فقه اللغة به (د) مبدل شده و (قباد) گردیده است....

در داستانهای تازه تر چنین آمده که «کاوی کواتا» یا کی قباد رمه های زیاد داشت و در جوانی خودش رمه های گوسفند خود را گرفته و در دامنه های کوه «اوش داشتار» Oshdashtar یا البرز که در ۳۰ کیلومتری جنوب بلخ واقع است، می چرانید که ناگاه دو باز سفید از هوا پیدا شده و تاج طلانی را که در چنگال خود گرفته بودند، بر سر «کواتا» ی جوان گذاشتند. کواتا ازین پیشامد متحیر شد و چوپان ها را از دور و نزدیک و شاخه های کوه صدا زد، پیرمردی که در میان چوپان ها بود، آمدن بازها و آوردن تاج را لطف یزدانی و فرّ شاهی کیانی تعبیر نموده و فوراً به «کاوی کواتا» بیعت کرد و دیگران ازو متابعت کردند و کواتای جوان را به شهر بُدخی مشایعت کرده و بر تخت نشانیدند. این موضوع هم در داستان های حماسی تصریح شده که بعد از وفات گرشاسپ تخت سلطنت خالی بود و رستم به کوه البرز رفته و کیقباد پادشاه را از آنجا آورد.

به هر حال صورت داستان ها هرچه باشد، اوستا در یشت هائی که از پادشاهان و دودمان کاوی ذکری به میان می آرد، سرسلسله آنها «کاوی کواتا» را می شمارد....»

° - مذهب و بدیک، جلد دوم صفحه ۳۳۸ تألیف «برگین فرانسوی»

(صفحات ۲۲۱ تا ۲۲۴ جلد اول "تاریخ افغانستان"، اثر علامه احمد علی "کُهراد"، چاپ دوم، استوکهم، سویدن، اکتوبر ۲۰۰۲ (میزان ۱۳۸۱ هـ ش) ناشر: "بنیاد فرهنگی کُهراد")

و اگر به داستان منظوم استاد کابلزاد ما، "خلیلی افغان"، برگردیم:
وقتی این داستان را در قالب مثنوی چنین غرّا از نظر میگذرانم، روح اشعار شهنامه و گوینده بزرگش، فردوسی توسی، را در آن حلول یافته میبینم. واقعاً اگر شعرشناسی ماهر از سابقه موضوع مطلع نباشد، این اشعار استاد ما را از اشعار شاهنامه سخسرای توس تفکیک کرده نمیتواند!!!

لطفاً کلیپ ذیل را با یک دکمه باز کنید و "استاد خلیلی" را از زبان پسرش، مسعود خلیلی، بشنوید:

<https://www.youtube.com/watch?v=nXufzh۱۳KBA>

پایان این مطلب

ادامه دارد

پلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۲۰۱۵/۱۲/۲۵